عدم احتمال موضوعیت یقین در روایت قاسانی در مقابل استصحاب

در مباحثه طلبگی ذهنیت یک دیگر را میگوییم. کاری به وزن حرف ندارم. من یک حرفی میزنم و میگویم احتمالش اینطور است. شما میگویید خب حرف این طلبه کاشف از ضعف عقل و فهمش است. من مشکلی ندارم. لذا اگر یک چیزی که میگویم دلالت بر این ندارد که من میخواهم بگویم این درست است. یا حتی بگویم فهمی نسبت به مطلب دارم. ولی گاهی یک چیزهایی را عرض میکنم تا از باب درد دل طلبگی ذهنیت خودم را منعکس کنم.

این فرمایشی که در منتقی فرمودند ایشان این طرفش را گفتند. احتمال ندارد که این روایت مکاتبه راجع به استصحاب باشد. ذهن قاصر من طلبه که عرض حال میکنم، نه اینکه مطلب علمی بگویم، در ذهن قاصر من طلبه در مقابل این فرمایش علماء، احتمال آن طرفش صفر است. یعنی حتی استعمال لفظ در اکثر از یک معنا هم نیست. من این جور در ذهنم هست. نه حالا، بلکه از مدتها در ذهنم هست.

> 32:29

احتمال اینکه مکاتبه بخواهد بگوید یقین، موضوع است؛ در مقابل اینکه استصحاب را نخواهد بگوید؛ احتمال اینکه حتی بخواهد این را بگوید حتی نه به نحو استقلالی، بلکه به نحو استعمال لفظ در اکثر از یک معنا، در ذهن من صفر است. حالا مباحثه میکنیم تا ببینیم. من عرض حال میکنم. این احتمال صفر است. خب چه مانعی دارد که شارع یقین را موضوع قرار داده باشد و بگوید وجوب به یقین انماطه دارد! درحالیکه شارع که این همه تأکید میکند یقین، موضوع است، جدای از استصحاب نیست. استصحاب مواردی دارد. بعضی جاها که استصحاب را اجرا میکنید مصالح عقلائیه دارد. بعضی جاها است که اگر آن را ترک کنید مفاسد دارد. نه اینکه در اینجا استصحاب نیست بلکه چون شارع مقدس دیده که ترک استصحاب، مفسده دارد، آمده یقین و شک را جلوه داده. میگویید مبادا در اینجا از استصحاب فاصله بگیرید. من میدانم که چه خللهایی لازمه آن است. خب دو تا شد؟!

یعنی اینکه آقایان میگویند شارع دارد میخ یقین را برای ماه مبارک میکوبد، درست نیست. چون این همان استصحاب است. فقط میگویید چرا من در اینجا این میخ را میکوبم؟! چون از آن جاهایی است که اگر استصحاب نکنید لوازم بدی دارد. مفسده دارد. ببینید! دو چیز نیست؛ دو مقصود نیست. و لذا عرض میکنم اگر شارع بخواهد در کنار استصحاب، این مطلب استقلالی را بگوید که وجوب او منوط به این یقین است، احتمالش صفر است. یعنی مطلبی که شارع در این روایت

فرموده با استصحاب همآهنگ و جفت و جور است. اتفاقا تأکیدی مفاد استصحاب است. شارع در این مورد دارد می‌گوید من مدافع این استصحاب هستم. مبادا آن را ترک کنید.

شاگرد: منظورتان از روایت، روایت قاسانی است؟

استاد: بله، و سائر روایاتی که مرحوم اصفهانی هم آورده‌اند. ببینید مرحوم اصفهانی پنج-شش روایت دنباله حرف استادشان آورده‌اند.

شاگرد: همین روایتی که الآن خواندید موافق استصحاب است.

استاد: نه، منظور من این نبود. من روایت قاسانی و آن هایی که مرحوم اصفهانی فرموده‌اند را می‌گویم. در اینجا صاحب کفایه فرمودند که روایت را مرور کنید، من می‌گویم خب مرور می‌کنیم. ما روایات را دانه دانه می‌خوانیم تا ببینیم این فرمایشی که شما می‌گویید که شارع می‌فرماید من وجوب صوم را منوط کردم به یقین شما به ماه مبارک، اگر یقین ندارید هیچ؛ اصلاً من حکم نیاورده‌ام.

شاگرد: این برداشت ناشی از استظهار است یا شدت بیان این طرف؟

استاد: کسانی که با هم مباحثه داشتیم می‌دانند به این زودی‌ها ذهن من به صفر نمی‌رسد. اصلا سبک مباحثه ما به این صورت بوده. مدام احتمالات عددی‌ها را عرض می‌کنم. اینکه به صفر نمی‌رسد. احتمال بیعار است، می‌آید. در اینجا هم که نمی‌خواهم بگویم استحاله عقلی دارد. اما در ذهن من محال وقوعی هست. یعنی نسبت دادن به این روایت در اینکه شارع در اینجا به‌غیرازاستصحاب، در عرض او، جدای از او کار اضافه‌ای می‌کند؛ می‌گویید قوام ماه مبارک به آن یقین است. درحالی‌که این کار جدایی از آن نیست.

شاگرد: اینجا ناشی از تلقی شما از استصحاب است.

استاد: و لذا اول عرض کردم من اگر اظهریت شیخ را نمی‌گویم به این خاطر است که مرحوم شیخ استصحاب را جوری مطرح می‌کنند که در آن روایات خدشه می‌کنند. اما اگر استصحاب را جوری مطرح کنیم که دلالت روایات استصحاب مثل روایت زراره خوب شود، در آن مؤثر است و شکی نیست. ما در این استظهار بدنبال این هستیم تا ببینیم مراد گوینده چیست. الآن گوینده این همه روایات می‌خواهد بگوید که من مدافع یقین هستم. چرا مدافع یقینم؟ خب یقین محکم است؛ ما مدافع استحکام یقین هستیم. حتی در مطالبی که جلوتر برای استصحاب عرض کردم بنا‌گذاری را گفتم، اما جهت تقریری که برای مقابل آن هست را توسعه می‌دهد. یعنی شما تقریر استصحاب را می‌توانید طوری جلو ببرید که عده‌ی وسیعی از قواعد را سامان دهد.

حال آن جای خودش. ببینیم سر می‌رسد یا نمی‌رسد. مباحثه برای همین است. بینی و بین الله اینکه می‌گویم این احتمال صفر است نمی‌خواهم بگویم حرف من درست است یا ارزش فهمیدن دارد. دارم عرض حال می‌کنم. به‌عنوان یک طلبه می‌گویم من هر چه رفتم و برگشتم حتی به‌عنوان استعمال لفظ در اکثر از یک معنا هم نیست؛ به‌عنوان واقع‌گرایی در قصد متکلم عرض می‌کنم. نه به‌عنوان احتمال ریاضی. به این عنوان که امام علیه‌السلام این را فرمودند و روایاتی که در این باب هست، از باب واقع گرائی در تفسیر متن –هرمونوتیک- بگوییم شاید مرادشان اینها بوده. این احتمال در ذهن من صفر است. چرا؟ به‌خاطر اینکه همین هایی که آقایان می‌گویند مراد امام هست اما نه در عرض استصحاب، اینجا تأکید بر استصحاب است. جلا دادن استصحاب است. یعنی اگر آن را ترک کنید نمی‌دانید چه چیزهایی دنباله‌اش هست. انشاءالله شواهدش در خود روایات می‌آید.

بازبینی #1
ایجاد شده 9 ژوئن 2026 14:43:24 توسط ... .

به روزرسانی شده 9 ژوئن 2026 14:44:08 توسط ... .